

- selected Poems
- by: Anna Akhmatova
- Edited and translated by walter Arndt
- ARDIS PUBLISHERS
- WOODSTOCK & NEW YORK
- 206 p. 27 \$

این مقدمه بسیاری از جزییات زندگینامه‌ای را که آنا آخمتوا در «خلاصه‌ای درباره خودم» و «گوشه‌ای از خاطرات» آورده است، حذف می‌کند تا طرح مراپی گیرد.

آنا آخمتوا شاعر، نویسنده معتبر درباره پوشکین، مترجم و فردی خوش صحبت و بذله‌گو بود. همان طور که نادژدا ماندلشتام اظهار داشته است، شعرهایی که به زبان محاوره او بسیار نزدیکند، رباعیات او است. نادژدا ماندلشتام در «آرزو مقابل آرزو» و «آرزوی تبعید شده» و در وسعت کمتر در «کتاب سوم» درباره شخصیت آخمتوا و شاعری او و عشق عمیقش به ماندلشتام اطلاعات زیادی در اختیار می‌گذارد. من از میان این خاطرات و یادداشت‌ها درباره زندگی آخمتوا از دو کتاب اول بخش‌های مناسبی را استخراج نخواهم کرد تا خواننده برای مراجعه به آن‌ها برانگیخته شود. «کتاب سوم» نوعی بستگی میان آخمتوا و معاصرش تی. اس. الیوت، نشان می‌دهد.

این مجموعه کامل شعرهای آنا آخمتوا، شامل ترجمه‌های جدید شعرهای دوره وحشت استالین است؛ که برخی از آن‌ها که تقریباً در «نماز میت» گنجانده شده، مانند سندی همراه در آثار اوسپ ماندلشتام، بوریس پاسترناک، و شاید در وسعت کمتری در آثار مارینا تسوتایوا به چشم می‌خورد که بدین گونه شعر خود آخمتوا «ماچهار تنیم» در ۱۹۶۱ را می‌سازد.

اما شاعران دیگری هستند که شعر یا شخصیت‌شان با آنا آخمتوا هم وابسته بوده است. به طور قطع ایننوکتی آنسکی، بیشترین تأثیر و نفوذ را بر او داشته و او بارها تصدیق کرده است، به علاوه

دیوید مک داف، متخصص آثار آتسکی و مترجم «اشعار منتخب» مارینا تسوتایوونیز به آن اشاره کرده است.

نیکولای گومیلیوف و آخمتاوا شعرهایی به یکدیگر نوشتند و برخی از آن‌ها به زبان انگلیسی در زندگینامه آنا آخمتاوا جمع آوری شده است که از کارهای عالی آماندا هایت است. او مدت ۸ سال (۱۸ - ۱۹۱۰) همسر آخمتاوا بود. دوره‌ای که آن‌ها اغلب جدا بودند و او بنیان‌گذار جریان شعر آکمنیسم بود. آکمنیسم به طور خلاصه بوسیله آخمتاوا در یکی از قطعه‌های شعری اش مطرح شده است، جایی که او نشان می‌دهد عکس‌العملی در مقابل سمبولیسم بود. میخائیل لوزینسکی شاعر و مترجم آثار دانت و شکسپیر نیز آکمنیست بود. آخمتاوا و ماندلشتام سراسر زندگیشان به این مکتب وفادار ماندند.

اسیپ ماندلشتام در مقاله‌اش «در بازه طبیعت دیا (منتشر شده در ۱۹۲۲) گفته بود: آکمنیسم از عدم پذیرش و تفرزاده شد، کنار سمبولیسم در دراز مدت از درون زندگی برآمد... آکمنیسم قضاوت دنیا را نپذیرفت و یک سری احساس شور جدید آورد.

از آینده‌گرایی که در جریانی که موازی با غرب کار می‌کردند، به نظر می‌رسد ولیمیر خلبینکوف، بیشتر از ولادیمیر مایاکوفسکی برای آخمتاوا اهمیت داشته است.

بوریس پاسترناک رلی حیاتی در زندگی آخمتاوا بازی می‌کرد. آنا به اختصار و با بینش بسیار در قطعه‌های نثر درباره او نوشت و در ۱۹۳۶ سه شعر که در «تاج گلی برای مرده» جا داده بود و شعر دیگری را به او پیشکش کرد. آنا در زمره دوستان او قرار گرفت که این برترین فاکتور در زندگیش بود، اگر چه آنا متقاعد شده بود که او شعرهای ماندلشتام را نخواند و به نظر نمی‌رسید ممکن باشد شعرهای دیگران، حتی خود او را بتواند هضم کند.

مارینا تسوتایوونیز که آخمتاوا فقط یکبار او را در سال ۱۹۴۰ ملاقات کرد، اما شعرهایی را که خطاب به او در ۱۹۱۶ نوشته بود، هر جا که رفت با خودش برد. او در شعرهای آخمتاوا در «من هستم آنچه هستم»، «ما چهار تنیم» و «پاسخ آخر» و در قطعه‌های کوتاه نثر حضور دارد. من از تضاد بین آتش‌بازی‌های زبانی تسوتایوونیز، که اغلب غیر قابل ترجمه‌اند و ساختارهای آخمتاوا که در مفهوم کلاسیک، بهترینند، در حیرتم. من در ترجمه‌هایم خواننده را مطمئن ساختم که ماهیت هر شعر و هیجانات پشت آن زبان حفظ شده است و به عمد جنبه‌های صورت مانند قافیه، وزن و... را رها کردم اما موضوع و هیجانات پشت زبان، خودش را می‌نمایاند.

آنا آخمتاوا می‌گوید اگر چه خاطراتش از الکساندر بلوک، بزرگ‌ترین شاعر سمبولیست در این قرن و نویسنده کتاب وابسته به مکاشفات یوحنا «دوازده نفر» و «سکایی‌ها»، در چند صفحه از یادداشت روزانه است، می‌توانست در یک صفحه اعمال شود. شایع است او گفته بود به طرز

رومانتیکی گرفتار آخمتوا شده است. بهر حال همان طور که در «تو مرا ترساندی» و «توانایی نوشتن شعر» در دو بیتی به «آ. آ. بلوک» به چشم می خورد، او نقش مهمی در نوشته های آنا و شروع شعر نوشتنش ایفا کرد.

از نویسندگان غرب، دانته از بزرگترین کسانی است که باید با نفوذ و قدرت شمرده شود. آنا آخمتوا و اوسیب ماندلشتام، هر دو، همزمان در دهه ۳۰ شروع به مطالعه آثار او به زبان اصلی کردند. اگرچه در حقیقت یکی از آکمیست ها، میخائیل لوزینسکی در دهه ۳۰ مشغول ترجمه «کمدی الهی» بوده است. ترجمه او بهترین ترجمه ای است که من تا به حال در هر زبانی خوانده ام و برای کسی که از بیماری وحشتناک پیلپایی رنج می برد، کار قهرمانانه ای است. فرستادن یادداشت ها و شعرهای آخمتوا به او گواهی بر دوستی طولانی آن هاست. هم چنین او چند یادداشت کوتاه به بلوک، ماندلشتام و مادیلیانی نوشت؛ مادیلیانی کسی که هنگامی که او در پاریس بود در ۱۹۱۰، چند پرتو از او کشید. همانند شکسپیر کسی که آنا آخمتوا آثارش را به زبان اصلی خواند، تأثیر ترجمه های بوریس پاسترناک و لوزینسکی دو برابر بود. من نمونه هایی در آثار دوستان روسی ام دارم، هنگامی که آخمتوا «نماز میت» را می نوشت، «مکبث» تأثیر زیادی بر افکار و ذهن او داشت. به باور من شعرهای دهه ۳۰ و ۴۰ آخمتوا در زمره متن های شعری تحت سرکوبی قرار می گیرد. آیا کیفیت متفاوتی از سرکوبی درست نقطه مقابل آنچه در غرب توسعه می یابد، در اتحاد جماهیر شوروی ادامه می یابد یا نه، شعرهای آخمتوا هم چون سندی گواه آن است: شاید هم چون اوسیب ماندلشتام که در آثار مختلفش به جا گذاشت. آنا آخمتوا و به خصوص نادژدا ماندلشتام، هر دو مسیحی بودند و شاید کافی نباشد که فقط درباره شعرهای مسیحی آخمتوا درباره رنج سخن به میان آید.

چهار مدلی که تا امروز زنده اند و درباره زندگی شان آخمتوا شرح گسترده ای می دهند، او راز اشعیا بنی برلین تا لیدیا چاکوسکایا، تا جوزف برادسکی، تا آناتولی نیمن می شناختند. شان و بزرگی اش به شخصه فقط در رمان Tsarskoyeselo پدیدار نیست در حالت و ساخت شعری اش نیز به چشم می خورد. او حضوری والامقام حتی در زرفای فقر و تنگدستی داشت. همانند نادژدا ماندلشتام، به آخمتوا مقرری بازنشستگی داده شد؛ که فقط برای خرید سیگار و کبریت در سن ۳۵ سالگی کافی بود، در آن هنگام ماندلشتام در همان سن، خدماتی به ادبیات روسی ارائه کرده بود زیرا یافتن شغلی برای نویسنده در اتحاد جماهیر شوروی غیر ممکن بود. نتیجه تأثیر شان و مقام والای آخمتوا، اهدای دکترای افتخاری آکسفورد به او در سال ۱۹۶۵، یکسال قبل از مرگش بود که خبر در محافل مختلف به صورت انفجاری مطرح می شد.

آخمتوا با نیکولا گومیلوف شاعر در ۱۹۱۰، پس از ۴ سال نامزدی، ازدواج کرد؛ بعدها ادعا کرد

زناشویی‌اش به آخر رسیده است. پس از طغیانی خشم‌آگین و بروز عصبانیت از طرف پدرش، که معتقد بود چاپ شعرهای او سبب شرمساری نام خانوادگی گورنکو خواهد شد، آنا تصمیم گرفت با نام مستعار بنویسد. او هرگز نام گو میلوپ با نام‌های همسرانش شیلیکو، و پونین، را نپذیرفت، نام تاتاری آخمتوا را که نام مادر بزرگش بود، برگزید. در این پاره در یکی از رباعیاتش چنین شرح می‌دهد:

نام من

تاتار، بافتی متراکم

از هیچ کجا آمد

فرو رفته در بدبختی

در واقع آن بلاست.

از نویسندگان نثر معاصر، میخائیل بولگاکف نویسنده «مرشد و مارگریتا، و زوشچنکو هجونیویس بودند که آخمتوا را تحت تأثیر خود قرار دادند و در «تاج گلی برای مرده» از آن‌ها یاد شده است. نخستین فرمان کمیته مرکزی در ۱۹۳۵ که هرگز به طور کامل به چاپ نرسید، راهی طولانی را برای شرح دوره‌ای که شعر اجازه نشر نداشت، طی کرد. دوره‌ای که به غلط «سکوت» تفسیر شد. در آن هنگام آخمتوا به طراحی سنت پترزبورگ بازگشت و چند تحقیق درباره پوشکین انجام داد. بین سال‌های ۱۹۲۳ تا ۱۹۳۶ دوره‌ای بود که مشکل شخصی برای او به همراه داشت. هنگامی که او «نماز میت» را به پایان رساند، «شعر بی‌قهرمان» آغاز شد و «راه زمینیان» را نوشت و در کنار آن غزل‌های مستحکم بسیاری سرود که با شعرهای نخستینش بسیار متفاوت بود. او در سال ۱۹۴۰ به اوج رسید.

کمیته مرکزی دستور توقیف مجله لنینگراد را داد و دستور داد که با آخمتوا و زوشچنکو همکاری نداشته باشند. حمله به آخمتوا با مداخله شخصی ژدانف، تقویت شد، مقاله‌های آخمتوا درباره عشق و مذهب به طرز ویژه‌ای در برابر ژدانف آسیب‌پذیر بودند، ژدانف خواستار این بود که ادبیات به دولت خدمت کند. او ادعا کرد که غبار بی‌کسی و ناامیدی مخالفت با ادبیات شوروی در تمام آثار «خلق شده» آخمتوا وجود دارد. ژدانف با آخمتوا و زوشچنکو مانند کسانی که قربانی دیگران می‌شوند، عمل کرد و رفتارش با آن‌ها حساب شده بود. آمانداهایت، در زندگنامه او به این مطلب اشاره می‌کند که چگونه آخمتوا، زوشچنکو را در خیابان، هنگامی که حکم را شنیده بود، ملاقات کرد اما آخمتوا آن را نشنیده بود. آخمتوا از اظهارات زوشچنکو گیج شده بود، هنگامی که روزنامه را خواند، موقعیت پر از وحشت را درک کرد. در سپتامبر ۱۹۴۶ آخمتوا و زوشچنکو از اتحادیه نویسندگان بیرون انداخته شدند. در اکتبر ۱۹۸۸ این حکم علیه آخمتوا و زوشچنکو و

اخراجشان از اتحادیه نویسندگان لغو شد.

کسی که به پیدایش نثر روسی در آثار آخماتوا اشاره کرد، اسیپ ماندلشتام بود: «آخماتوا در شعر غنایی روسیه به وفور از رمان قرن ۱۹ روسیه آورده» تعادل زوانی شعرهای او بیشتر مرهون داستایوسکی، و برخی چشم‌اندازهای روانشناسانه سنت پترزبورگ بر مبنای آثار گوگول و داستایوسکی ترسیم شده است. هم چنین ماندلشتام در مقاله «توفان و اضطراب» می‌گوید: آخماتوا در زمان خودش زبان ادبی نابی به کار برد، به طرز شگفت‌آوری با شیوه سنت ترانه‌های ملی یا محلی روسیه سازگار بود و نه فقط روسیه، همه ترانه‌های محلی به طور عام را در نظر داشت. از مهم‌ترین نکات ترانه‌های محلی، سوگواری و میهن پرستی است که آخماتوا توانست به طور اختصاصی آن‌ها را به کاربرد و به صورت هنری یادگار خود به ثبت رساند.

ماندلشتام خودش کسی بود که از میان شاعران، شعرهایش را به آخماتوا می‌نوشت؛ شعرهایی که از ارزش بالایی برخوردار بود. او دوست صمیمی‌اش بود. آخماتوا احترام زیادی برای اوسپ قائل بود و هنگامی که او و همسرش نادژدا محکوم به تبعید به ورونژ بودند، آن‌ا رنج بسیاری می‌کشید و پس از دیدار اوسپ شعر می‌سرود. هنگامی که ماندلشتام در راه کمپ حزب کارگر در ولادیفوستوک، درگذشت، به احتمال در ۲۷ دسامبر ۱۹۳۸ - آخماتوا آن تاریخ را دو سال بعد در «شعر بی‌قهرمان» ذکر کرد.

پوشکین بسیار مورد توجه آخماتوا بود و چند قطعه شعر به او اهدا کرد. در دهه ۲۰ و اوایل دهه ۳۰ چند مقاله تحقیقی درباره پوشکین نگاشت که سرانجام به چاپ رسید و بزرگ‌ترین بخش نثر او را در بر می‌گیرد.

شأن و وقار شعر آخماتوا افسانه‌ای است اما حسی آهنین، ریشخند، طنز و تمثیل لذت‌بخشی در آن وجود دارد. شعر او قابلیت عبور از فرهنگی به فرهنگ دیگر و از زبانی به زبان دیگر دارد. برای مردم روس او نماد وجدان، هنر و یادداشت. برای مادر غرب او برتر از زنی شاعر، نماینده والاترین روح انسانی است. ما همگی وارث آخماتوا هستیم.

لندن ۱۹۸۹



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

* از آخرین عکسهای آنا آخمتووا